

عنوان	صفحه
درباره عرفان و معرفت	۳
إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ	۴
جامه قرآنی	۶
انقلاب اسلامی و تمدن غرب (۱)	۸
درباره فرهنگ (۲)- تحجر و غربزدگی	۹
ما و انقلاب (۲)	۱۰
ماهیت فرهنگ غرب (۲)	۱۱
معرفی کتاب	۱۲



ماهیانه فرهنگی - علمی و سیاسی عهد
پیرامون فرهنگ توحیدی انقلاب اسلامی
دانشگاه اصفهان
سال اول - شماره دوم
اسفند ۱۳۹۲
صفحه ۱۲

ما میثاقیم تمدن نوین اسلامی را برپا کنیم
و دنیایی بسازیم که سرشار باشد از معنویت و با
کمک معنویت و هدایت معنویت راه برود؛
امام خامنه ای ۹۲/۹/۱۹



﴿ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّهُمْ لَيَحْتَبِئْنَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْبَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِنِعْمَةِ اللَّهِ الَّتِي بَاتِعْتُمْ بِهِ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾ (توبه-۱۱۱)

در انتظار بهار

صفحه ۲

عرفان سیاسی و سیاست عرفانی

سرمقاله

مرتبه در صحنه‌ی اجتماع، بایستی همه‌ی ساختارها و نظامات جامعه بر مبنای شریعت الله شکل گیرند تا در گرو آن، وجود تشریحی بشر منطبق بر وجود تکوینی او شود و وجود نامتهنای او از عشق الله سیراب گردد. عرفان می‌تواند جهانی حقیقی را ایجاد کند. جهانی که از الله است و رو به سوی الله دارد. در واقع، عرفان می‌تواند مسیر «انا لله و انا الیه راجعون» را در دنیا و برای همه‌ی بشریت رقم زند. مسئله دیگری که باید بدان اشاره داشت این است که، عارف واقعی باید سیر و سلوک فردی خودش را به جامعه تسری دهد و گرنه عرفانش به ارزش چندانی نخواهد داشت. امام خمینی (ره) که خود از بزرگ‌ترین عرفای طول تاریخ است توانست با انقلاب اسلامی سلوک فردی خویش را به سلوک اجتماعی بدل کند و جامعه را به سوی الله به پرواز درآورد و این گونه عرفای گمنام بسیاری، از نوجوان ده ساله تا پیرمرد هشتاد ساله، را در مکتب عرفانی - سیاسی خویش بپرورد. خمینی کبیر و شاگردان مکتبش در اوج تاریکی‌های ظلمت‌کده جهان عصر خویش چنان حماسه‌ای را آفریدند که نه تنها هیچ یک از عرفا قادر به انجام آن نبودند، بلکه انوار این حماسه بعد از چندین دهه کارشکنی نفاق و کفر، چنان آفاق و انفس را در نور دیده که عظیم‌ترین خبثات‌ها یارای رویارویی با آن را ندارد.

عرفان، علمی توأم با عمل است که به شناخت اسماء و صفات حق و متصف شدن به آن‌ها از طریق مجاهده با نفس می‌پردازد. عرفان اسلامی حول محور الله، سلوک و حرکت باطنی انسان را تنظیم و تدوین می‌کند. یکی از نیازهای انسان عشق ورزیدن است. می‌دانیم که انسان طالب کمالات به طور نامحدود است و همواره کامل را به ناقص ترجیح می‌دهد. اگر می‌بینیم گاهی انسان عشق به فانی را برمی‌گزیند و در آن متوقف می‌گردد، به دلیل خطا در تشخیص مصداق موجود کامل است. به اندازه‌ای که شناخت انسان از خود و جهان پیرامون کامل تر باشد، می‌تواند به انتخاب بهتری دست یابد. عشق مراتبی دارد. بالاترین مرتبه‌ی عشق، فانی شدن در معشوق و غیر او ندیدن است. عاشق به جایی می‌رسد که دیگر حتی «خودی» نمی‌بیند و تماما در وجود معشوقش محو می‌گردد. دیگر دوئیت مطرح نیست، معشوق است و انعکاس معشوق در وجود عاشق. اگر انسان نتواند در همین دنیا طعم عشق را بچشد احساس بی‌ثمری می‌کند و تنها چیزی که زندگی انسان را معنا دار می‌کند، عشق است. قلب اگر عاشق الله شد، آن‌گاه آینه‌ی نمایانند وجود لایزال الهی می‌شود. جهان به صورت تکوینی بر پای‌ی عشق بنا شده، اما این کافی نیست. نظام تکوین و تشریح باید برهم منطبق گردند تا هدف خلقت محقق گردد. برای ظهور عشق در بالاترین

مگر می شود که در سیاست و اقتصاد و حقوق طبق شریعت ماکیاوول، آدام اسمیت، روسو و نه شریعت الله عمل کرد و آن گاه ادعای عرفان و توحید هم نمود، در حالی که شرک با همه‌ی ابعاد در جامعه می‌تازد. در پایان می توان اظهار داشت که نظام‌های اجتماعی از جمله نظام سیاسی، نظام اقتصادی و سایر نظام‌ها برای انسان است و مبتنی بر هر جهان بینی که باشد انسان را به یک هدف خاص می‌رساند، لذا نظام‌های مبتنی بر جهان بینی شرک آلود نمی‌تواند یک حرکت توحیدی برای جامعه و بشریت رقم بزند.

خانم سعادت محمدی

ادامه‌سرمقاله «امام خامنه‌ای در جلسه‌ای در جمع طلاب می‌فرمایند: «این که یک آقای در یک گوشه‌ای عبايش را بکشد به کول خودش، بگوید من به کارهای کشور کار ندارم، من به نظام کار ندارم، افتخار نیست، این ننگ است». در واقع این معیاری برای شناخت عارف حقیقی از عارف نماهاست.

اگر عرفان را صرفاً در یک حرکت فردی خلاصه کنیم، این عین سکولاریسم است. سکولاریسم، دین را در حوزه‌ی فردی به رسمیت می‌شناسد و ورود دین در حوزه‌ی اجتماعی را بر نمی‌تابد. عارف‌نمایی که در عرفان خودش غرق است و کاری به حرکت و جهت جامعه ندارد نیز، دانسته و یا نادانسته متشرع به شریعت سکولار است.

در انتظار بهار

موجودیت وسوابق تاریخی و قدرت استکباری آن قرار دارد و به تدریج که رشته‌های پیوند با تمدن جهان گیر غرب سست و گسسته می‌شود، انقلاب هم بسط می‌یابد و صادر می‌شود.» (۱)

این تجدید عهد تفکر از جنس همان عهد و بیعتی است که در «صبیحه‌ی هر یوم و ما عشت من آیام» بر گردن می‌نهمیم؛ عهدی با «ربیع الأنام» و «نصرة الأیام»، لا حول عنها و لا أزل ابدأ.

بهار، آیت بزرگ خداوند و نشانی از حیات طیبه است. انسان برای زندگی بهاری، بهار توحید و عبودیت و آزادی و بهار عدالت و عشق و کرامت خلق شده است.

متأسفانه تا کنون آن چه بوده عموماً زمستان بی‌عدالتی و بد اخلاقی و جهل و تحقیر انسان‌ها بوده؛

بشریت هنوز طعم بهار انسانی را که در قامت بلند و نورانی انسان کامل متجلی شده، نچشیده است. اوست «بهار انسان‌ها» و خرمی دوران‌ها اوست آن یکدانه گلی که با آمدنش «بهار» می‌شود.

خانم سراج

تفکر از جنس بهار است و وضعیت تفکر است که بهار و خزان موجودیت ما را رقم می‌زند.

حقیقت جهان امروز آنست که تنها حقیقتی که در مقابل موجودیت «غرب» قرار گرفته، «انقلاب اسلامی» است و جهان خالی از این دو مساله نیست و بسط هر یک، متناسب با نحوه‌ی حضور و شدت ظهور «تفکر» آن است.

انقلاب اسلامی، حقیقتی است که در طول تاریخ حضور داشته و متناسب با وضعیت تفکرش بهارها و خزان‌ها به خود دیده است؛ هر کجا تفکر انقلاب اسلامی فرصت ظهور یافته، شکوفه‌های حیات توحیدی را بر شاخه‌های خشکیده‌ی تن تاریخ رو یانده و هر زمان به حجاب رفته است، ظهورات تفکر غیر الهی شدت بیشتری داشته و تاریخ توحیدی بشر را به خواب زمستانی فرو برده است.

اما انقلاب در بطن تاریخ، جریان دارد و تفکرش در دهلیزهای حضور، منتظر برای ظهوری شدیدتر است.

«انقلاب سریع است و نظام سیاست را زیر و زبر می‌کند، اما این سرعت و شدت در سایه‌ی تفکری است که لطافت برگ گل و ملایمت نسیم فروردین را دارد. به این ترتیب انقلاب اسلامی و «عهد» تفکری که تجدید می‌شود، در مقابل غرب با تمام



میدانید تبحر امام بیشتر در عرفان بود، بیش از فلسفه - یعنی امام متبحر و منمغر در عرفان بودند.

امام خامنه ای ۹۱/۱۱/۲۳

من هر وقت که چهره اینهایی که دارند رو به جبهه‌ها می‌روند ملاحظه می‌کنم واقعاً از خودم خجالت می‌کشم که اینها به چه مقامی رسیده‌اند، به چه پایه‌ای از عرفان، چه پایه‌ای از معرفت رسیده‌اند که این‌طور با هیجان، این‌طور برای خدا رو به جبهه‌ها می‌روند.

صحیفه امام ج ۲۰، ص ۱۴۹

درباره‌ی معرفت و عرفان

محبوب خرج کردند. اما خطاب ما در این مبحث با عقل خشک استدلالی است نه عقلی که در مکتب اسلام ناب پرورش می‌یابد. عقل نظری قادر به شناخت حقایق اشیای ماوراءالطبیعه نیست و انسان تنها با استمداد از کشف و شهود قلبی، می‌تواند به آن‌ها دست یابد. در واقع باید به چشمه علم و حقیقت نظر کرد. صاحب علم حقیقی خداوند است. پس بدون اتصال به آن نور لایزال نمی‌توان به حقیقت دست یافت، چرا که همه عالم و همه ذرات تجلی انوار قدسی اویند. این نور باید به قلب سالک طی ریاضات قلبی، بتابد تا شایسته درک بواطن و حقایق عالم گردد. انسانی که عقل را پرورش داده اما قلب را از رذایل تصفیه ننموده است شایسته تجلی انوار حقایق نیست. خداوند زیباترین است آیا جایز است که چشمی آلوده و ناپاک بر آن نظر کند؟ قلب برای سیر آفریده شده است و تنها نیاز به ظرفیت دارد. اگر دل از تعلقات بر کند به سوی حضرت مقصود بال می‌گشاید.

از مبانی عرفان و معرفت تزکیه قلب و احیای عقل است. در رابطه با جایگاه و اهمیت عقل و قلب و رابطه این دو نظریات متفاوتی وجود دارد؛ سالک طریقی، برای رسیدن به حقیقت، به هر دو این‌ها نیاز دارد و هر کدام به نحوی به او یاری می‌رسانند.

عده‌ای تنها با عقل و از مسیر برهان و استدلال به پیش می‌روند اما در میانه راه می‌مانند و به جایی می‌رسند که دیگر توشه‌ای از جنس محبت و عشق می‌طلبند. پای نهادن در وادی عشق کار استدلالیان نخواهد بود. حیرت زده‌ی عشق باید بود تا بتوان جان و دل را فدای محبوب نمود. عشق حقیقی که از قلبی پاک سرچشمه می‌گیرد با حساب و کتاب دنیوی به مسائل نمی‌نگرد و ممکن است عملی انجام دهد که با هیچ کدام از برهان‌های عاقلان نخواند. همان‌طور که بسیاری از عاقلان زمان امام حسین (ع) کار ایشان و یارانشان را بی‌عقلی و خودکشی می‌پنداشتند. اما از نگاهی دیگر عاقل‌ترین عاقلان یاران فداکار امام بودند که جان را در راه

هر که را جان از هوس‌ها گشت پاک
او ببیند قصر و ایوان سماک
ای برادر تو نبینی قصر او
ز آن که در چشم دلت رسته است مو
چشم دل از موی علت پاک کن
تا ببینی قصر فیض من لدن
چون محمد پاک بود زان نار و دود
هر کجا رو کرد وجه الله بود
حق پدید است از میان دیگران
همچو ماه اندر میان اختران
جان نامحرم نبیند روی دوست
جز همان جان کاصل او از کوی اوست
هر که صیقل بیش کرد او بیش دید
بیشتر آمد ورا صورت پدید

در قوه عقل تنها قبول معارف است نه شهود آن‌ها. در واقع دانستن معارف با داشتن آن‌ها بسیار متفاوت است. چه بسیار افرادی که سال‌ها درس اخلاق می‌خوانند و تدریس می‌کنند اما این معارف در وجود آن‌ها نهادینه نگشته است. عقل، تنها به درک و فهم عقلی حقایق دست می‌یابد، اما قلب هر آنچه با چشم دل می‌بیند می‌چشد و در می‌یابد و ذره‌ای در آن شک راه نمی‌دهد چرا که به عین یقین آن‌ها را مشاهده نموده است. عقل تنها یاری رسان قلب است؛ اما در وادی شهود حضوری، پای استدلالیان چوبین بود.

والسلام

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

قول ما در شماره ی قبل آن بود که در یک نظام فکری با مبنای اعتقاد به جایگاه محوری «الله» در عالم هستی، جایگاه ممتاز و متمایز انسان در میان ماسوی الله و رابطه ی خاص الله و انسان به تبیین سه مسئله بپردازیم: وضعیت کنونی بشر، وضعیت مطلوب برای او و بیان لزوم حرکت به سمت آن و ذکر ماهیت و مراحل این سیر.

روال منطقی آن است که وقتی افق مطلوب که متناسب با خلقت و تکوین انسان است تبیین شود جایگاه و وضع کنونی اش با درک فاصله ای که از آن افق دارد معلوم می گردد و واقف شدن بر این و ناظر شدن بر آن، خود هشدار و زنهاری است در ترک غفلت و لزوم آغاز حرکت. لذا تمرکز بحث هم بیشتر بر تشریح وضعیت مطلوب و بیان مراحل سیر و ماهیت آن است هر چند از ذکر مسائل مهم پیرامون آن غافل نخواهیم بود.

مقصود از «وضعیت کنونی» چیست؟ در نسبت انسان با خودش دو حال مفروض است: یکی «واقعیتی» که در آن زیست می کند و دیگری «حقیقتی» که مکنون در ذات و سرشته با هستی اوست.

واقعیت زندگی انسان مدرن در تمام شئون و نظاماتش تحت راهبری فرهنگ و تمدن بشری یا محوریت تفکر اومانیسم است اما حقیقت جاری در عالم هستی و از جمله انسان، موجودیت و نظام دیگری است. نظام حقیقی حاکم بر عالم و آدم نظام - إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ - است و هیچ موجودی و مخلوقی از این امر مستثنی نیست. همه ی ماسوی الله به طور تکوینی در قوس نزول و قوس صعود قرار دارند یعنی ماهیت تکوینی ماسوی الله «از اویی و به سوی اویی» است. چه بخواهیم و چه نخواهیم عالم هستی و انسان تکویناً" به سوی ذات مقدس حق در حرکتند.

«تکوین» و «تشریح» دو مفهوم کلیدی در ادبیات شناخت عالم هستی است و ناظر به معنای مهمی که درک آن اساسی ترین قدم در رهایی نظر از اصول هستی شناسی مدرن است.

تکوین همان «حقیقت» است و تشریح آن بعدی است که «واقعیت» زندگی انسان را رقم می زند. تشریح می تواند واقعیت حیات را با حقیقت تکوین و یا مغایر و متضاد با آن شکل بدهد.

آن تمایز و جایگاه برگزیده ی انسان در میان ماسوی الله ناظر به خلقت خاص و مختار بودن او در حوزه ی «تشریح» است. انسان، مظهرترین مظهر الله و باطنش مکنون اسماء الهی است. او از تجلیات خاصه ی حضرت حق تعالی است اما به علت بالقوه بودن استعدادهای توحیدی اش، برای ظهور اسماء الهی در باطن و برای ظهور نور توحید در قلب، باید مجاهدت و تلاش نماید.

«شرع و شریعت» تنظیم کننده ی بُعد تشریحی انسان است. اکنون تنظیمات این بُعد از

حیات انسان تابع پیش فرض های «شریعت بشری» است و مطلوب، آن است که مبتنی بر احکام «شریعت الهی» باشد. (دقت شود: مطلوب، به معنای «پیشنهاد می شود»، یا «بهبتر است» و یا «تجویز می کنیم این گونه باشد» نیست) مقصود آن است که «تحقق هدف خلقت و سعادت انسان» فقط در یک مسیر ممکن است و آن حاکمیت شریعت الهی بر بُعد تشریحی انسان و عالم اوست. انسان از این دو حال خارج نیست یا تحت حاکمیت شریعت الله است و یا شریعت طاغوت، راهبر و راهنمای حیات اوست.

آیا این قضاوت ناشی از تعصب مسلمانی ماست؟ آیا خود را برتر و غیر را نا معتبر دیده ایم؟ آیا جهان را به "خود مقدس" و "دیگری نامقدس" تقسیم کرده ایم؟ خیر؛ باز با تأکید بر دو مفهوم اساسی تکوین و تشریح، این سوال را مطرح می کنیم که کدام شریعت می تواند مبتنی و هماهنگ با تکوین عالم هستی، نظام بخش بُعد تشریحی انسان باشد؟ آیا شریعت بشری که مبنای آن فرضیه هایی است که حتی علمای علم جدید ادعایی بر تأیید آن ندارند و شعار ایشان آن است که ما فقط باید فرضیه ها را «آزمون» کنیم و نه به دنبال تأیید و یا رد مطلق آن باشیم، می تواند راهنمای انسان و سبک زندگی او باشد، در حالی که ضروری ترین نیاز او در فرصت یک بار تجربه ی زندگی، دست رسی به اصول یقینی و قواعد تضمینی است؟

این مبنای متزلزل در روش شناسی و معرفت شناسی علم جدید ماهیتی متزلزل، غیر قطعی و فرضی که اجل محتومش «بطلان» است به علم داده است (دقت کنید که این پایان را ما به آن نداده ایم تا بنحوی تحقیرش کرده باشیم، بلکه منطق نوین علم پیش فرضش این است که یک نظریه را هرگز تأیید نمی کنیم بلکه به معجزه ی قوانین احتمال! تا وقتی باطل نشده آن را می پذیریم!)

وقتی یک نظریه یعنی یک مبنای عمل، تأیید نشده باشد یعنی ماهیتاً یک «هیچ» است که فعلاً فرض کرده ایم «هست» است!

این منطق چه طور چنین شأنی برای خود قائل شده در حالی که نه فقط دنیا که عقبا و ابدیت انسان گره خورده با شریعت حاکم بر زندگی اوست، ای کاش انسان بیدار شود و بر فرق سر این شریعت ساختگی بکوبد و ابدیت خود را نجات دهد.

ماهیت روش در ماهیت علم، جاری است و این علم بر هر چه و هر که حاکم شود ماهیت آن را به همان حال در آورد. ماهیت «هیچی» در روش و نظریه، ماهیت تشریحی انسان را به «هیچی» کشانده. لذا تنها یک شریعت است که شأنیت حاکمیت بر بُعد تشریحی انسان و تنظیم آن را دارد. علم جدید هیچ ارتباط و نسبتی با عالم تکوین و تکوین عالم ندارد. تنها، شریعت منطبق بر تکوین است که می تواند «واقعیت» زندگی انسان را منطبق بر «حقیقت» او به پیش برد و آن «شریعت الهی» است.

«إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» یعنی تکوین انسان، الهی است و سعادت آن است که در بعد تشریح هم «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» برای انسان محقق شود.

خانم سراج



جامعه قرآنی

خداوند آنچه را که امت تا روز قیامت بدان احتیاج دارند، در قرآن آورده و برای رسولش بیان فرموده است. امام باقر(ع). الکافی، ج ۱، ص ۵۹، ح ۲

قرآن برنامه زندگی انسان و کتاب هدایت است. قرآن مشتمل بر همه چیز است و همه چیز را بیان فرموده است. هر آنچه که انسان برای طی طریق و پیمودن مسیر زندگی تا ابدیت نیازمند آن است در این کتاب جمع شده است. درباره عالم غیب، شهود، دنیا و آخرت و

و به بیان خود قرآن، تبیان لکل شیء است. مراد از کل شیء، همه چیزهایی است که به امر هدایت مربوط میشود. شامل معارف مربوط به مبدا، معاد، اخلاق، قصص و مواظبی که انسان در راه هدایت نیازمند آنهاست و قرآن تبیان همه این هاست. خداوند آیه «تبیانا لکل شیء» را نازل کرد و به خدا قسم از آنچه انسان به آن نیاز دارد فروگذار نکرد و به خدا قسم هیچ کس قادر نیست بگوید «ای کاش فلان مطلب در قرآن وجود داشت»؛ زیرا هر آنچه انسان نیاز داشته باشد، خداوند در مورد آن، آیه ای نازل کرده است. امام صادق(ع) الکافی، ج ۱، ص ۵۹، ح ۱؛

مشکل امروز ما این است که از قرآن فاصله گرفته ایم. قرآنی که برای همه شئون زندگی ما برنامه دارد آیا در زندگی و جامعه ما جاری است؟ آیا برای استخراج برنامه و حل مشکلاتمان سراغ قرآن رفته ایم؟

وقتی جامعه اسلامی ما با رجوع به قرآن و با ایمان به صدق وعده هایش، دستورات آن را به کار بندد، قرآن تمام نیازهای فردی و اجتماعی، مادی و معنوی جامعه را برآورده و جامعه اسلامی را از هر چیز واز هر کس بی نیاز می کند.

«وَاسْتَعِينُوا بِعَلِيٍّ لِأَوْلَادِكُمْ، فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءٌ مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفْرُ وَالتَّفَاقُ وَ النُّغْيِ وَ الضَّلَالِ.» خطبه ۱۷۶ نهج البلاغه :

و از آن برای پیروزی برمشکلات یاری خواهید، که شفای بزرگترین بیماریها که کفر و نفاق و تباهی و ضلالت می باشد، درقرآن است.

جامعه اسلامی در پرتوی تعلیمات قرآن راه را پیدا کرده و وظیفه را در هر عصر میشناسد و از ظلمات زمانه نجات یافته و به نور متصل میشود .

«مشکلات هر جامعه ای با قرآن حل خواهد شد. با معارف قرآنی، مشکلات حل میشود. قرآن راه حل معضلات زندگی بشر را به فرزندان آدم هدیه میکند؛ این وعده ی قرآنی است و تجربه ی دوران اسلام هم این را نشان داده. هرچه ما به قرآن نزدیکتر شویم، هرچه عمل قرآنی در میان ما - چه در روح ما، چه در اعمال

جسمانی ما، چه در فرد ما، چه در اجتماع ما - بیشتر شود، به سعادت، به حل مشکلات و معضلات نزدیکتر میشویم.

عزت در سایه ی قرآن است، رفاه در سایه ی قرآن است، پیشرفت مادی و معنوی در سایه ی قرآن است، اخلاق نیک در سایه ی قرآن است، سلطه و غلبه ی بر دشمنان در سایه ی قرآن است. ما ملت‌های مسلمان اگر این حقایق را بدرستی درک کنیم و در راه رسیدن به این هدفها تلاش کنیم، یقیناً بهره های زیادی خواهیم برد.

اگر در جوامع بشری قرآن حاکم باشد، هم سعادت دنیا هست، هم علو معنوی هست. راه سلامت را، راه امنیت را، راه امنیت روانی را قرآن به روی ما باز میکند؛ راه عزت را قرآن به روی ما باز میکند؛ راه زندگی درست را و سبک زندگی سعادت‌آمیز را قرآن به روی ما باز میکند. ما از قرآن دوریم. اگر با قرآن آشنا شویم، با معارف قرآن انس پیدا کنیم و فاصله‌ی خودمان را با آن چیزی که قرآن برای ما خواسته است، بسنجیم، حرکت ما سریع‌تر خواهد بود؛ راه ما روشن‌تر خواهد بود؛ هدف این است.

انس با قرآن دل‌های ما را با معارف قرآن آشنا تر خواهد کرد. هر چه در دنیای اسلام کمبود هست، بر اثر دوری از معارف الهی و معارف قرآنی است. قرآن کتاب حکمت است، کتاب علم است، کتاب حیات است. حیات امته‌ها و ملت‌ها در آشنائی با معارف قرآن و عمل به مقتضای این معارف و عمل به احکام قرآنی است. انسانها اگر طالب عدالتند و از ظلم بیزارند، راه مبارزه‌ی با ظلم را باید از قرآن فرا بگیرند. انسانها اگر طالب علمند و به وسیله‌ی معرفت و آگاهی و علم میخواهند زندگی را رونق ببخشند و راحت و رفاه را برای خودشان تأمین کنند، راهش به وسیله‌ی قرآن نشان داده میشود. انسانها اگر در پی ارتباط با خدای متعال و صفای معنوی و روحی و آشنائی با مقام قرب الهی هستند، راهش قرآن است.

عمل خودمان را باید قرآنی کنیم، الهی کنیم. به گفتن نیست، به زبان نیست، به ادعا کردن نیست؛ باید در عمل، در این راه حرکت کنیم و قدم برداریم. با قرآن که انس میگیرید، قرآن را که تلاوت میکنید، هر جایی دستوری است، هدایتی است، نصیحتی است، در درجه‌ی اول سعی کنید آن را در وجود خودتان، در باطن خودتان، در دل خودتان پایدار کنید و آن را به عمل خودتان نزدیک کنید. هر کدام از ما اگر در عمل این را متعهد شدیم، جامعه پیش خواهد رفت، جامعه قرآنی خواهد شد.

پروردگارا! جامعه ی ما را جامعه ی قرآنی قرار بده.» (۱)

خانم پورکبیریان

۱- امام خامنه ای



انقلاب اسلامی و تمدن غرب (۱)

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

خیال باطل

گمان می بردند که دیگر هر اراده‌ای که بکنند محقق خواهد شد و هر آنچه بدان تمایل داشته باشند باید مورد تسخیر و تغییر قرار بگیرد و هر آنچه در مقابل آنها ایستادگی می کند باید اسیر تفکر آنها و یا نابود شود، روزگار می گذشت تا زمزمه‌هایی از ایران به گوش‌هایشان نواخته شد.

ندای آزادی و استقلال از سمت ایران در دهه پنجاه پیش از پیش در فضای ایران و در غرب طنین انداز شده بود، آری در سال ۵۷ این قلب‌های مستعد مردم بود که با هدایت آن هادی بزرگ، امام خمینی (رحمه الله) براندازی نظام دست نشانده غربی و در یک کلام رفع سلطه بر ملت را در کارنامه ی ایرانی اسلامی خود ثبت کرد.

ظهور نور

آری انقلابی سر برافراشت که تفکر، اهداف، شعارها و مسیرش دقیقاً مخالف با تفکر و اندیشه‌ای است که غربی‌ها حدود ۴۰۰ سال است آن را می پروراند و حال آن را به شکل یک تمدن جامع عرضه می کنند، بیچاره‌ها گمان می کردند که این تفکر و اندیشه منقطع از خدا و انبیا آن‌ها را نجات می دهد، و از این رو گاه‌ها برای دیگران نیز نسخه می پیچیدند و تفکرشان را در غالب یک تمدن صادر می کردند و شرقی‌ها را که دارای تمدن‌هایی ریشه دار و بعضاً با اصول انسانی و الهی بودند را از خود بیگانه کردند.

جلوه نور

انقلاب اسلامی آمد تا به آنها بفهماند که به گونه‌ای دیگر هم می توان زیست، می توان بر اساس اصول الهی و انسانی نیز زندگی کرد، می توان با خدا بود و با خدا بودن را در زندگی پیاده کرد، می توان انسان و جامعه انسانی را به کمال حقیقی خودش رساند، می توان بر اساس دستور انبیا نیز جامعه را مدیریت کرد، می توان به گونه‌ای زندگی کرد که انسان هر لحظه هم سیر به سمت الله داشته باشد و هم امورات زندگی خویش را تدبیر کند، می توان به نقاط پیشرفته علمی در حالی که خدا از انسان راضی هست رسید، می توان به علومی رسید که عدالت را در همه زمین‌ها در جامعه نشر دهد، می توان از طبیعت استفاده کرد و با آن هم‌سنخ شد بدون اینکه با آن به عداوت برخیزیم و آن را نابود کنیم، می توان خود را باور داشت و می توان ...

شروع درگیری‌ها

آنها چون طاقت شنیدن و حتی تصور کردن این اهداف و رویکردهای الهی و اسلامی را نداشتند تا آنجا که توانستند شروع به عداوت و دشمنی کردند، چون انقلاب اسلامی ریشه آنها را هدف قرار داده است یعنی تفکر و اندیشه آنها را، ابتدا با ایجاد چند دستگی و شورش در بین مردم، سپس با ایجاد جنگ بین ایران و عراق از نظر نظامی با انقلاب مقابله کردند و انواع تاکتیک‌های نظامی را بر علیه شورمان و انقلاب نوپایی که شکل گرفته بود روا داشتند تا به گمان خودشان این حرکت عظیم را از سر راه زیاده خواهی‌های نفسانی‌شان بردارند و به حرکت خودشان ادامه دهند. که البته در این استراتژی‌ها شکست خوردند و رو به تهاجم فرهنگی، سیاسی و اقتصادی و ... آوردند که انشاء الله در اینها نیز به طور کامل طعم شکست را می چشند.

چرا عداوت؟

بله اساس دشمنی و نا هم سخنی ما با غرب بر سر انرژی هسته‌ای و موشک و ... نیست اینها ظاهر قضیه است، چون نمی توانند بیابند در ظاهر در جلوی مردم دنیا بگویند که ما می خواهیم قدرت اول جهان باشیم، ما می خواهیم همه جا را از نظر فرهنگی و سیاسی و ... تحت سلطه کامل خود در آوریم، ما می خواهیم نظام سرمایه داری و مکیدن خون مستضعف را سر لوحه امورات خود قرار دهیم، ما نمی خواهیم عدالت در سرتاسر جهان حاکم شود، ما طاقت دیدن کسی را را نداریم که در مقابل ما قرار بگیرد و با ما در بیفتد و بخواهد ما را نقد کند و ... می آیند و دلایلی برای عداوتشان با ایران و انقلاب پیدا می کنند که عوام فریب است و مردم دنیا را مثلاً از ایران می ترسانند تا کسی سراغ ایران نرود و با تفکر او آشنا نشوند، حرف‌های رهبری و ... را از رسانه‌های خودشان آنچور که باید پخش نمی کنند، چرا؟ چون تفکرشان در خطر نابودی است چون تفکر آنها قدرت مقابله با تفکر توحیدی را ندارد، چون آنها تفکرشان کثرت محض است و تفکر انقلاب اسلامی توحید محض، چون تفکر انقلاب اسلامی حامی اکثر افراد جوامع است و تفکر آنها حامی اقل افراد جوامع یعنی سرمایه داران.

محمد علی ابراهیمی

درباره‌ی فرهنگ (۲) - تخریب و غرب زده‌گی، دو مانع پیش روی انقلاب اسلامی

بیدار کرد، به آن‌ها گفت مگر خطر را نمی بینید؟ به مسائل روز توجه کنید، خودتان را تا این اندازه مهمل بار نیاورید. هرگاه پس از تذکر و ارشاد و نصیحت‌های مکرر، بیدار نشده و به انجام وظیفه بر نخواستند معلوم می شود قصورشان از غفلت نیست، بلکه درد دیگری دارند، آن وقت حسابشان طور دیگری است» (۲)

متحجرین، مجسمه‌های سنگی اند، اسلامشان هم سنگی است. مدام سنگ اسلام به سینه می زنند و واقعاً هم این اسلامشان به درد همان زدن به سینه‌ی سنگ می خورد! ملت‌های مظلوم جهان و همه‌ی بشریت در انتظار طلوع خورشید و به دنبال راه گشایشی می گردند. دوران، دوران چشم به راهی بشر است تا دستی از غیب برون آید و کاری بکند. قلب‌ها برای شنیدن حرف تازه‌ای که آشنا با جان و فطرت آدمی باشد مشتاق و آماده اند، آن وقت یک عده‌ای می آیند در مقام علامه و حضرت آیت الله و شیخ الاسلام و حجت الاسلام یا با عناوین اسلام شناس و اسلام پژوه و استراتژیست، فریاد سر می دهند که اسلام به دام انحراف کشیده شد. اسلام فقط همین است که ما می گوئیم و غیر آن تحریف است.

«این‌ها افکار جماعتی است که به مقدسین معروف اند، و در حقیقت مقدس نما هستند نه مقدس. باید افکار آن‌ها را اصلاح کنیم و تکلیف خود را با آن‌ها معلوم سازیم، چون این‌ها مانع اصلاحات و نهضت ما هستند و دست ما را بسته اند.» (۳)

اجازه نداده اند تا منابع غنی روایی ما؛ ۱۱۰ جلد بحار الانوار و سایر کتب حدیثی شیعه که معطل مانده و خاک می خورد؛ این معارفی که برای انسان است، برای نجات اوست، برای اصلاح تفکر و زندگی اوست، نگذاشته اند بر منبرها خوانده شود، در محافل علمی مطرح و در ادبیات رایج مردم و مبانی تفکری و اعتقادی آن‌ها وارد شود.

اجازه نمی دهند تا بر اساس اسلام ناب، قوانین، ساختارها و نظامات حاکم بر زندگی مردم مورد نقد و بازخوانی قرار گیرد و فاصله‌ای که وضعیت کنونی جامعه با جامعه‌ی مطلوب اسلامی دارد، معلوم گردد تا مطالبه‌ای هم برای تشکیل «دولت اسلامی» که مقدمه‌ی تحقق «جامعه‌ی اسلامی» است درآذهان مردم شکل گیرد و حرفی از آن در رسانه‌ها باشد.

هرگونه مطالبه‌ی حق و سخن تازه‌ای، بایکوت می شود تا مجالی برای تبیین نیابد و صدایش شنیده نشود و این چنین است که مقاصد انقلاب اسلامی بعد از ۳۵ سال هنوز محقق نشده؛

ادامه در صفحه بعد...

در مطلب گذشته که بابی برای ورود به مباحث «فرهنگ انقلاب اسلامی» بود، دو ویژگی مهم این فرهنگ ذکر شد؛ اول آنکه «زبان انقلاب اسلامی» همان زبان فطرت است، زبانی مشترک برای مخاطبه با همه‌ی بشر، دوم این که این فرهنگ ماهیتاً توحیدی است یعنی وحدت درونی دارد و حاکمیتش بر انسان، وحدت بخش حیات اوست.

این فرهنگ در عین جامعیت و پوشش دادن همه‌ی ابعاد هستی انسان، او را از کثرت‌ها و پراکندگی‌ها در آورده، زندگی او را توحیدی می کند. «فرهنگ غنی انسان سازی که ملت‌ها را بی گرایش به راست و چپ، بدون در نظر گرفتن رنگ و زبان و منطبقه به پیش می برد و انسان‌ها را در بعد اعتقادی، اخلاقی و عملی هدایت می کند.» (۱)

اکنون برای معرفی «فرهنگ انقلاب اسلامی» لازم است حدود آن مشخص شود؛ یعنی قبل از آن که بگوئیم «چه چیز هست؟» مشخص کنیم فرهنگ انقلاب اسلامی «چه چیز نیست؟»

ضرورت این مرزبندی از آن جهت است که، خرابکاری‌های دو جریان «تخریب» و «غرب زده» که واقعیت پلید خود را در لعابی از اسلام پوشانده اند؛ به پای اسلام نوشته شده، در حالی که اسلام ناب محمدی (ص)، بری از این نامناسبات و ناملایمات، و خود متضرر و متأثر از نابخردی‌ها و انحرافات این دو جریان در طول تاریخ بوده است.

فرهنگ انقلاب اسلامی ذیل اسلام ناب و آنچه‌ان که محور جامعه یعنی «ولایت» آن را ترسیم می کند، تعریف می شود و لذا نه نسبتی با فریاد «والاسلاما!» متحجرین دارد و نه تابع ترزوشنغفری غرب زدگان است که بیگانه باروح و تفکر انقلاب اسلامی، مظاهری از اسلام را بر واردات غربیه می کشند تا به عنوان تمدنی نوین؛ ژاپن اسلامی ایجاد کنند!

در این مجال تا آن جا که ز دست بر آید تکلیف خط متحجرین را معلوم می کنیم و در ادامه به ذکر احوالات غرب زدگان خواهیم پرداخت:

«قبل از هر کار، تکلیف این مقدس نما‌ها را روشن کنید. با وجود آن‌ها مثل این است که دشمن به شما حمله کرده و یک نفر هم محکم دست‌های شما را گرفته باشد. این‌هایی که اسمشان مقدسین است - نه مقدسین واقعی - و متوجه مفاسد و مصالح نیستند دست‌های شما را بسته اند و اگر بخواهید کاری را انجام بدهید، حکومتی را بگیرید، مجلسی را قبضه کنید که نگذازد این مفاسد واقع شود آن‌ها شما را در جامعه ضایع می کنند، شما باید قبل از هر چیز فکری برای آن‌ها بکنید.

امروز جامعه‌ی مسلمین طوری شده که مقدسین ساختگی، جلو نفوذ اسلام و مسلمین را می گیرند و به اسم اسلام به اسلام صدمه می زنند. این جماعت را ابتدا باید نصیحت و

همان طوری که جریان متحجر در طول تاریخ نگذاشت تا جامعه با روح اسلام ناب ارتباط برقرار کند و تصدیق این ادعا، سخن امام عزیز ماست که فرمود:

«من باید عرض کنم که مقصد اصلی انبیاء تا حالا کم حاصل شده است، خیلی کم. اگر فردا آخوندهای درباری نگویند فلانی گفت پیغمبر کاری ازش نیامد، اگر پیغمبر مقصدش حاصل شده بود این آخوند های درباری حالا نبودند.» (۴)

«مقدس نماها و تحجرگراها هم کم نبودند و نیستند، افرادی که علیه انقلاب و اسلام ناب محمدی فعالیت دارند. امروز عده ای با ژست تقدس مآبی چنان تیشه به ریشه ی این انقلاب می زنند که گویی وظیفه ای غیر از این ندارند.» (۵)

«بزرگترین فرق روحانیت و علمای متعهد اسلام با روحانی نماها در همین است که علمای مبارز اسلام همیشه هدف تیره های زهراگین جهانخواران بوده اند و اولین تیره های حادثه، قلب آن ها را نشانه رفته است، ولی روحانی نماها در کنف حمایت زرپرستان دنیا طلب، مروج باطل و ثناگوی ظلمه و مؤید آنان بوده اند.» (۶)

این ها می خواهند ذائقه ی مردم را به اسلام مدّ نظر خودشان عادت دهند و مدام به افکار عمومی القا کنند که هر چه جز آن مسموم است تا جامعه مطالبه نکند فراتر از آن راه، و این چنین دشمن درست کردند برای اسلام. اسلام را بی لیاقت و ناکارآمد و انقلاب اسلامی را منشاء

بدبختی ها و عقب ماندگی ها جلوه دادند. ۳۵ سال حرف تازه ای نزدند و نگذاشتند تا اسلام ناب با تمام قوا و ظرفیت عظیمی که برای بشر دارد به صحنه ی مدیریت جهانی وارد شود و حاکمیت الله را بر مناسبات جهان به تأخیر انداختند. ومن نمیدانم ۲۵ سال پیش چه بر دل پدر مهربان امت بود از دست این ها، که فرمود:

«خون دلی که پدر پیرتان از این دسته ی متحجر خورده است هرگز از فشارها و سختی های دیگران نخورده است.» (۷)
اما قلب های مردم نه فقط در ایران که در همه ی جهان بیدار و متوجه شده است به حقیقت اسلام و هرچند متحجرین ظاهری خشک ساختارهایی متصلب از اسلام را عرضه کنند، اما جوانه های مطالبه گری بر پیکر جامعه در حال روئیدن است. باطن حیات بخش انقلاب در جان جهان جاری و با قلب انسان ها مرتبط است که «قلب» محل «انقلاب» است.

خانم سراج

- ۱- امام خمینی
- ۲- ولایت فقیه امام خمینی، صص ۱۳۲-۱۳۳
- ۳- ولایت فقیه، ص ۱۲۱
- ۴- صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۵۰، تاریخ ۶۴/۹/۹
- ۵- صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۱، تاریخ ۶۷/۱۲/۳
- ۶- صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۷، تاریخ ۶۷/۶/۱۴
- ۷- صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۱، تاریخ ۶۷/۱۲/۳

ماوانقلاب (۲)

هاست. انقلاب همه زندگی ماست. اگر همه زندگی ما را عشق به انقلاب یعنی همان اسلام ناب نگرفته بود پدرانمان هرگز آنچه از دنیا داشتند را پشت درهای شهر به امان خدا رها نمی کردند و برای تحقق اسلام ناب از جان که عزیزترین و بهترین سرمایه زندگی است در این راه مایه نمی گذاشتند. همان اندازه که شناخت انقلاب مهم است، شناخت غرب هم اهمیت دارد. شناختن انقلاب و لوازم آن نیمی از این معرفت یعنی معرفت به انقلاب است نیم دیگرش در شناختن غرب و لوازم آن است. در این صورت است که معرفت ما به انقلاب اسلامی کامل میشود. اسلام می خواهد زندگی کردن ما الهی بشود، شریعت اسلام از جانب خدای آمده است تا بشر را از بدبختی نجات بدهد و امام خمینی (ره) و امام خامنه ای ما را به رسیدن به این مقصد است که می خوانند. تمدن الهی غایت این مسیر است؛ زندگی بی که بشر در آن هیچ مشکل جدی نخواهد داشت، این وعده خداست. نقطه شروع این زندگی الهی، انقلاب است، انقلاب اسلامی در جان ها اتفاق افتاد و نباید جلویبش گرفته شود. باید این انقلاب ظهور کند و سرتاسر زندگی را منظم به نظم الهی کند که نهایت این نظم، تمدن اسلامی است، یعنی زندگی الهی در همه ابعاد.

سعیدابراهیمی

از خداوند بخواهیم، که حقیقت هر چیز را «آنطور که هست» به ما بنمایاند. این خیلی مهم است که ما اصل را از فرع بتوانیم تشخیص بدهیم. عموماً وقتی اسیر غفلت و روزمرگی می شویم، فروع برای ما اصل میشوند و اصول به حاشیه می روند و فرع شناخته میشوند. ما آنقدر که وقت برای شناختن آداب ظاهری شریعت می گذاریم وقت برای شناخت معارف توحیدی اسلام و اصول اعتقادی نمی گذاریم. اگر حقایق عالم را «آنطور که هستند» شناسیم در زندگی مدام به خطا می رویم. خداوند تنها حقیقتی است که سراسر زندگی ما را تسخیر کرده است و ما بیش از هر چیز باید برای او زندگی کنیم... باید راهی را که او پیش پای ما گذارده، بشناسیم و بی تزلزل در آن سیر کنیم. و باید دانست که طی مسیر بدون شناخت و انجام وظایف میسور نیست.

دغدغه رسیدن به توحید کامل باید سراسر زندگی ما را فراگیرد، باید در معاد زندگی کنیم، باید عدالت را بر روح و جسم حاکم کنیم، و در تلاش باشیم که احوالات پیامبر را درک کنیم. امروز یعنی قرن پانزدهم هجری، ما علاوه بر شناخت اصول دین مان باید انقلاب اسلامی را هم بشناسیم. انقلاب اسلامی یک حقیقت در عالم هستی و در قلب های انسان



ماهیت فرهنگ غرب (۲)

از جوامع، برخی افراد از مسئولین خود می خواهند که از همجنس بازها حمایت بشود. فروپاشی خانواده‌ها و عادی شدن و گسترش طلاق و مصرف مشروبات الکلی و ... نیز از این دسته اند.

باطن فرهنگ غرب:

اگر با نگاه ظاهر بین به فرهنگ غرب نگاهی بیندازید حتماً وسائل آسایش زندگی، وسایل سرعت و سهولت و ابزارهایی که برای جابجایی انسان‌ها از آنها استفاده می شود مانند هواپیما و ... نظر شما را به خود جلب می کند و ممکن است حتی ساعت‌ها در این ظواهر میپهوت شوید ولی این‌ها فقط ظواهر فرهنگ غربی است و اصلاً نمی تواند ملاکی برای دآوری در مورد آن باشد، البته دآوری منصفانه آن هم نسبت به حدود و قوانین و راه و رسم زندگی الهی.

برای دآوری باید باطن فرهنگ غرب را نیز در نظر گرفت و سپس در مورد آن نظر داد، اغلب افرادی که بدون چون و چرا غرب را می ستایند فریب ظاهر فرهنگ غرب را خورده اند و از باطن آن و تاثیراتی که این باطن بر روی آنها می گذارد سخت غافل هستند، البته کسانی نیز هستند که به این باطن آشفته آگاهی دارند ولی به خاطر منفعت طلبی و پاسخ به امیال نفسانی سرکش خود از آن مطابقت می کنند که البته برخی از مسئولین جامعه ما نیز دچار این تفکر غلط هستند و گاهی از آن‌ها اعمال و گفتاری سر می زند که نشان دهنده ی این سرسپردگی آنها به فرهنگ غربی می باشد.

«باطن فرهنگ غربی عبارت است از همان سبک زندگی مادی شهوت‌آلود گناه‌آلود هویت‌زدا و ضد معنویت و دشمن معنویت». این جنس فرهنگ غربی است و در ذات خود این خصلت‌ها را دارا است، با عالم ماده همسنخ شده است و این همسنخی او باعث شده که از توحید و از معنویت به سمت کثرت و سرعت و شهوت پیش برود.

انسان یا عبد است و یا آزاد، و غربی‌ها در این ۴۰۰ سال اخیر آزاد بودن را انتخاب کردند و راه پیشرفت خود را در انقطاع حداکثری از خدا در نظر گرفتند و به دلیل ذهنیت نادرست ایجاد شده برای آنها در مورد دین، مذهب و زندگی الهی در قرون وسطی، تصمیم بر این گرفتند که خود برنامه‌ای برای زندگی خود طرح ریزی کنند و صلاح و مفسده را خود تشخیص بدهند. بنابراین به مرور زمان فرهنگی در غرب بوجود آمد که کاملاً با خدا و انبیا بیگانه است و تفسیر دیگری از خدا، انسان و طبیعت ارائه می کند.

محمد علی ابراهیمی

قوام گرفته از بیانات امام خامنه‌ای ۱۳۹۱/۷/۲۳

در مقاله قبلی در ارتباط با تعریف فرهنگ و مهاجم بودن فرهنگ غربی مطالبی عرض شد، در این مقاله سعی بر این دارم به ویژگی‌های دیگری از ماهیت فرهنگ غرب بپردازم:

نابود کننده بنیان‌های فرهنگی و اعتقادی:

همانطور که قبلاً ذکر کردیم فرهنگ غرب به عنوان یک فرهنگ مهاجم وارد یک جامعه می شود، از خصوصیات این تهاجم این است که به هیچ عنوان حاضر نیست که با فرهنگ بومی آن جامعه سازگاری داشته باشد، به گونه‌ای که با یک خود برتر بینی مضاعف همه ی فرهنگ‌های شکل گرفته در آن جامعه را رد می کند و حتی حاضر به بررسی و نقد علمی آنها نمیشود، و سعی بر آن دارد که کاملاً فرهنگ بومی را از بین ببرد و همچنین با غیر علمی دانستن مسائل اعتقادی، آنها را نیز منسوخ و از کار گذشته تلقی می کند، با این کار به مرور باعث می شود که نسل‌های آینده آن جامعه از هویت ملی خود فاصله بگیرند و به جای آن با فرهنگ غربی مانوس شوند. آنها را از اعتقادات و باورهای خودشان دور می کند و به سمت ظاهربینی و دنیا گرایی و در یک کلام مادی گرایی سوق می دهد و آنها را روی این اصول می پروراند، هدف را چیز دیگری برای آن جامعه قرار می دهد و آنها را به آن سمت می شوراند و همه چیز را در پول و ثروت و ... خلاصه می کند.

آرمان‌های بلند و معنوی را از ذهن‌ها دور می کند، حتی به شما این اجازه را نمی دهد پیرامون اینکه چرا به این دنیا آمده اید و یا در زندگی چه چیز را باید دنبال کنید و به آن فکر کنید؟ شما را انقدر به دنیای مادی متوجه می کند که به کلی از معنویاتی که قرار است به کمک شما بیایند و در زندگی به عنوان تابلوهای راهنمای شما باشند غافل می کند. فراموش می کنید که قرار بود شما هم خلیفه ی خدا باشید و همچون پیامبران و ائمه با خدا انس داشته باشید.

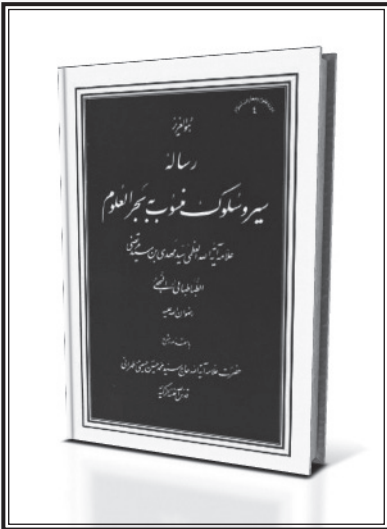
عادی سازی گناه:

خب وقتی که از معنویات کم کم فاصله گرفتید و این فرهنگ در شما نهادینه شد دیگر گناه کردن یا نکردن برای شما فرقی نمی کند، و گناه کردن یک امر عادی می شود، مثلاً در یک جامعه فلان کار را اگر ۲۰ سال پیش کسی انجام می داد خیلی مورد توجه قرار می گرفت و یا شاید مردم نیز با آن شخص برخورد می کردند ولی اکنون با رسوخ فرهنگ غرب در آن جا پس از چندین سال عمل آن شخص عادی جلوه می کند. گناه‌های جنسی را عادی جلوه می دهد و با پشتوانه این نظر که انسان باید آزاد باشد و ... حاضر می شوند پاسخ به میل جنسی را به هر نحو آزاد بگذارند و حتی عمل همجنس گرایی را که حتی حیوانات نیز به آن ذره‌ای رغبت ندارند را در میان انسان‌ها عادی جلوه می دهند و از آن به عنوان یک ارزش یاد می کنند، این انحطاط اخلاقی به جایی رسیده که در بعضی



در این کتاب، دوازده مرحله ی مهم تا رسیدن به عالم مخلصین را روشن نموده و سپس مراحل تکمیلی سیر در عالم خلوص را تبیین کرده و همچنین چگونگی حرکت در این مسیر را شرح داده اند.

جالب است بدانیم با تبیین این دوازده مرحله توسط نویسنده، ما می توانیم درجه ی ایمان خویش را بسنجیم و بدانیم که در کدامین مرحله و درجه از مراحل و مدارج ایمان هستیم! البته لازم به تذکر است که «دستورات نفی خواطر» و «دستورات اذکار» و اربعینات» این کتاب، بدون اذن استاد حاذق، نباید انجام شود.



این کتاب، به نحو شایسته ای توسط علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی، شرح داده شده است. مطالعه ی این کتاب ارزشمند را به طالبان حقیقت و سیر الی الله توصیه می کنیم.

انسان، سه سؤال اساسی برایش مطرح است؛ این سه سؤال و پرسش، همه ی حقیقت و زندگی این جهانی و حیات ابدی اش را دربر دارند.

اصلاً تمدن الهی، بر اساس پاسخ های صحیح به این سه پرسش، طراحی و ایجاد می شود و همچنین شیطان و جنودش، از آغاز تا کنون، در به انحراف کشاندن انسان ها و جوامع انسانی در مورد این سه سؤال، تلاش کرده اند! همه ی جنگ ها و درگیری های میان جبهه ی حق و باطل، برای شکل دهی به این سه پرسش بوده اند...

این سه پرسش بنیادین، عبارتند از:

- ۱- از کجا آمده ایم؟
- ۲- به کجا آمده ایم؟
- ۳- به کجا می رویم؟

کتاب پرمغز و عظیم «رساله ی سیر وسلوک» آیت الله سید مهدی طباطبائی، معروف به علامه بحرالعلوم(ره)، چگونگی حرکت انسان در این دنیا تا رسیدن به عالم توحید و اخلاص را شرح داده و تبیین نموده اند.

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: سعاد محمدی
سرمدبیر: مریم پهلوان نژاد
هیئت تحریریه:

خانم ها: محمدی، سراج

آقایان: سعید ابراهیمی، محمد علی ابراهیمی
پدربرای نظرات، پیشنهادات و انتقادات شما هستیم.

وب نوشت:

ahd57.blog.ir

پست الکترونیکی

ahd.57@chmail.ir

پیامک:

۲۰۰۰۲۵۷۷۷۷۲۵۷۷

(لطفاً در ابتدای پیامک واژه عهد را بنویسید)
ضمناً کسانی که مایل باشند می توانند مقالات خود را به پست الکترونیکی ما ارسال کنند تا پس از بررسی، مقالات منتخب در نشریه چاپ شوند.

این نشریه با حمایت مادی و معنوی اداره کل امور فرهنگی دانشگاه اصفهان چاپ و منتشر می شود.

انحراف از سیره پیامبر وائمه(ع) در سیر وسلوک

خیال کردند یک دسته زیادی که معنای عرفان عبارت از این است که انسان یک محلی پیدا بشود و یک ذکری بگوید و یک سری حرکت بدهد و یک رقصی بکند و اینها، این معنی عرفان است؟! مرتبه اعلای عرفان را امام علی - سلام الله علیه - داشته است و هیچ این چیزها نبوده در کار. خیال می کردند که کسی که عارف است باید دیگر بکلی کناره گیرد از همه چیز و برود کنار بنشیند و یک قدری ذکر بگوید و یک قدری تغنی بشود و یک قدری چه بکند و دکانداری. امیرالمؤمنین در عین حالی که اعرف خلق الله بعد از رسول الله در این امت، اعرف خلق الله به حق تعالی بود مع ذلک، نرفت کنار بنشیند و هیچ کاری به هیچی نداشته باشد، هیچ وقت هم حلقه ذکر نداشت، مشغول بود به کارهایش، ولی آن هم بود. یا خیال می شود که کسی که اهل سلوک است، اهل سلوک باید به مردم دیگر کار نداشته باشد، در شهر هر چه می خواهد بگذرد، من اهل سلوکم، بروم یک گوشه ای بنشینم و ورد بگویم و سلوک به قول خودش پیدا کند. این سلوک در انبیا زیادتر از دیگران بوده است، در اولیا زیادتر از دیگران بوده است، لکن نرفتند تو خانه شان بنشینند و بگویند که ما اهل سلوکیم و چکار داریم که به ملت چه می گذرد هر که هر کاری می خواهد بکند. اگر بنا باشد که اهل سلوک بروند کنار بنشینند، پس باید انبیا هم همین کار را بکنند و نکردند. (صحیفه امام ج ۲۰ ص ۱۱۶)